

کندوکاوی در سیاست هسته‌ای آمریکا

حمید مرادخواه

مقدمه

از جمله مسائل قابل توجهی که ذهن پژوهشگران و کارشناسان نظامی - امنیتی را به خود مشغول ساخته است، بحث استراتژی کلان آمریکا و به تبع آن استراتژی هسته‌ای آمریکا در قرن ۲۱ است. به طور کلی پس از جنگ سرد، واشنگتن به دنبال استراتژی واحد و هماهنگ در دولت‌های بوش و کلینتون بوده است. موضوع اصلی این استراتژی کلان، حفظ برتری جایگاه بین‌المللی است که در آن آمریکا به عنوان قدرت مسلط مطرح باشد.

در پرتو جنگ علیه تروریسم (که توسط بوش مطرح شده است)، تفکرات تازه و چشمگیری درباره استراتژی کلان آمریکا و تجدید ساختار جهان تک قطبی مطرح می‌شود. این تفکر جدید خواستار یک جانبه‌گرایی آمریکا و توسل به زور پیشدستانه می‌باشد. برای اولین بار از زمان آغاز جنگ سرد، استراتژی جدیدی در واشنگتن در حال شکل‌گیری است که در پاسخ به تروریسم در حال پیشرفت است، اما نظری گسترده‌تر نیز درباره اینکه آمریکا چگونه قدرت خویش را به کارگیرد و نظم جهانی را سازماندهی کند مطرح است. با توجه به این طرح جدید، آمریکا کمتر به متحدانش، قواعد و نهادهای جهان وابسته خواهد بود، در حالی که به سمت ایفای نقشی بیشتر از یک جانبه‌گرا و پیشگیرانه در حمله به تهدیدات تروریستی و مقابله به رژیم‌های سرکشی که در جستجوی تسلیحات کشتار جمعی هستند، پیش می‌رود. آمریکا استراتژی کلان جدید از قدرت نظامی بلامنازع خویش برای تنظیم نظم جهانی استفاده می‌کند. بر این اساس تفکرات جدیدی در رابطه با



می باشد که در آن آمریکا به عنوان قدرت مسلط
مقابل با تهدیدات جدید امنیتی مطرح شده است.

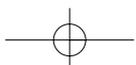
لذا این تحقیق بر آن است تا به پرسشهایی در
رابطه با استراتژی کلان آمریکا، استراتژی
هسته ای دولت بوش و پیامدهای آن بر صلح و
امنیت بین المللی پاسخ دهد.

۱۱- استراتژی کلان آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

یکی از پیامدهای مهم پایان جنگ سرد احیاء
توجه به استراتژی کلان می باشد. منظور از
استراتژی کلان در اینجا، بسیج منابع و استفاده
از نیروی نظامی و ابزارهای اقتصادی در جهت
کسب اهداف دولتها می باشد. البته این امر
شگفت آور نیست. زیرا که بسیاری از دولتها در
دوران جنگ سرد، گزینه های استراتژیک را
بر اساس ساختار دو قطبی تنظیم می کردند. با
سقوط این نظام، دولتها مجبور شدند تا به این
سؤال پاسخ دهند که، چگونه منافع و امنیت
خود را در محیط بین المللی نامطمئن و سیال
تأمین کنند. یک چنین سوالاتی بیشتر از جانب
قدرتهای عمده از قبیل ژاپن، آلمان، روسیه،
چین و آمریکا مطرح شد و در سطح پایین تر،
قدرتهای کوچک تر، مانند لهستان، کانادا نیز آن
را مطرح ساختند.

به طور کلی پس از جنگ سرد واشنگتن به
دنبال استراتژی کلان و هماهنگ در دولتهای
بوش و کلینتون بوده است. موضوع اصلی این
استراتژی کلان، حفظ برتری جایگاه بین المللی

۳۶



تأکید می کردند. بعد از حمله شیمیایی دولت عراق به شهر حلبچه، کشتار گسترده رواندایی هادر در گریه‌های قومی و نژادی هوتوها و توتسیها در جنوب شرقی آفریقا، بویژه در مواردی که قواعد آمره بین‌المللی نظیر پاکسازی نژادی و کشتار دسته جمعی مطرح است، بیش از گذشته در محافل سیاسی، حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت. با این وجود در اوایل دهه ۹۰ محوریت این بحث، تضعیف حاکمیت ملی به نفع حاکمیت جامعه بین‌المللی بود. به عنوان مثال در معادلات بوسنی، رواندا و عراق افزایش نقش سازمان ملل و دستگاههای اجرایی آن و اعزام نیروهای این سازمان به برخی از مناطق مذکور و یا ایجاد دادگاه رسیدگی به جنایات جنگی طبق اراده و مجوز سازمان ملل تشکیل گردید و تعدادی از جنایتکاران جنگی بازداشت و محاکمه شدند. در بوسنی و بالکان نیز نیروهای کلاه آبی سازمان ملل به منطقه اعزام شدند و دادگاه رسیدگی به جنایات جنگی در لاهه تشکیل شد که همچنان به فعالیت خود ادامه می دهد.

در موضوع اشغال کویت توسط عراق نیز، صدور قطعنامه‌های سازمان ملل به عنوان نشانه افزایش نقش سازمان ملل در نظام بین‌المللی و معادلات منطقه‌ای به شمار می رفت. در حوزه اجرا نیز، اعزام هیئتهای متعدد بازرسان خلع سلاح به عراق، حاکمیت ملی عراق را در حد و اندازه گسترده‌ای به نفع گسترش حاکمیت سازمان ملل محدود کرد.

با این وجود در دهه ۹۰، روند محدود شدن حاکمیت ملی برخی از کشورها به نفع گسترش حاکمیت جامعه بین‌المللی با تغییر جدید و تدریجی روبه‌رو شد. در این تغییر، محدود شدن حاکمیت ملی کشورهای مورد نظر تداوم یافت. اما آن نوع از حاکمیت که به جای آن گسترش یافت، حاکمیت ملی بازیگران برتر نظام بین‌الملل، و به طور خاص ایالات متحده بود. این روند بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از نظر حجم، کمیت و کیفیت، شتاب و گسترش بی سابقه‌ای یافت. در واقع بعد از ۱۱ سپتامبر، حاکمیت ملی برخی از کشورها و ملتها به نفع گسترش حاکمیت ملی و هنجارهای آمریکای محدود شد. در واقع ایالات متحده آمریکا در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر نه تنها با مداخله در امور داخلی برخی کشورها، حاکمیت ملی آنها را نقض و محدود کرده است، بلکه در صریح‌ترین و شفاف‌ترین نشانه نقض حاکمیت ملی آنها، در صدد تغییر ساخت قدرت سیاسی این کشورها و عزل و نصب دولتمردان و حتی رؤسای حکومتها برآمده است. (۱۳) سه نماد واضح این رویه آمریکا، تغییر ساختار رهبری افغانستان، عراق و تاحدی فلسطین می باشد.

این استراتژی کلان جدید از هفت عنصر تشکیل شده است. اولین عنصر تعهد به جهانی تک قطبی است که آمریکا در آن هیچ رقیبی ندارد، هیچ ائتلافی از قدرتهای بزرگ بدون آمریکا نخواهد توانست به هژمونی تبدیل شود. بوش در سخنرانی خود در وست پوینت در ماه



فن آوری نیروهایش کرد. اما امروزه هدف جدید آمریکا ابدی ساختن این مزیتها می باشد. برخی متفکران این استراتژی را به «استراتژی جهش» تعبیر کرده اند که ایالات متحده به قدری سریع به سمت توسعه مزیتهای فن آوری خود پیش می رود که هیچ کشور یا ائتلافی نتواند او را به عنوان رهبر، محافظ و مجری جهان به چالش بکشاند.^(۳)

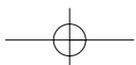
در استراتژی امنیتی آمریکا در ۲۰۰۲ در رابطه با هژمونی نظامی و توسعه آن به وضوح آمده است که: «زمان برای تثبیت مجدد نقش قدرت نظامی آمریکا فرارسیده است. ما می بایست ظرفیتهای دفاعیمان را برای چالشها طراحی کنیم. تاریخ به ما نشان داد که بازدارندگی عمل نمی کند و تجربه به ما آموخت که برخی از دشمنان را نمی توان از طریق بازدارندگی کنترل کرد. ایالات متحده می بایست به حفظ تواناییهای خود برای غلبه بر دشمنان خواه دولت یا بازیگران غیردولتی و دفاع از دوستان و متحدان بپردازد. ما به استفاده از نیروی نظامی برای حمایت از تعهدات و آزادی متعهد می باشیم.»^(۴) اگرچه بوش در سخنانش مشخص نمی کند که به دنبال یک آرمان یا امپراطوری می باشد اما وی اظهار می دارد که تحت رهبری آمریکا جهان عاری از خشونت و کشمکش، امکان پذیر خواهد بود. دومین عنصر تحلیل بسیار جدیدی از تهدیدهای جهانی است و اینکه آنها چگونه مورد حمله قرار گیرند و چگونه با این تهدیدها مقابله کرد؟ واقعیت دلهره انگیز جدید از

ژوئن ۲۰۰۲ این مسئله را مهم ترین نکته سیاست امنیتی آمریکا دانست:

«آمریکا در تلاش بوده و هست تا قدرت نظامی خود را چالش ناپذیر نماید - به موجب آن رقابت تسلیحاتی بازیگران بی معنا می شود - و رقابت به تجارت و فعالیتهای صلح محدود می شود.»^(۱)

گروهی از اندیشمندان معتقدند که ایالات متحده امنیت را در استراتژی واقع گرا که در درون یک سیستم جهانی از موازنه ی قدرت عمل کند جستجو نخواهد کرد و همچنین آن را در استراتژی لیبرال که در آن نهادها، دموکراسی و بازارهای ادغام شده از اهمیت قدرت سیاسی می کاهند، دنبال نمی کند، قدرت آمریکا از دیگر کشورها بیشتر خواهد شد تا جایی که رقابتی استراتژیک و امنیتی بین دیگر قدرتهای بزرگ از بین خواهد رفت و این نه فقط ایالات متحده، بلکه همه را در وضعیت بهتری قرار می دهد.^(۲) این هدف در پایان دوره ریاست جمهوری بوش پدر در گزارش افشا شده از پنتاگون که معاون وزیر دفاع وقت، پل ولفوویتز آن را نوشته بود آمده است، ایالات متحده با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، می بایست به صورتی عمل کند تا از ظهور هر گونه رقیبی در اروپا و آسیا جلوگیری کند. اما دهه ۱۹۹۰ باعث مطرح نشدن این هدف استراتژیک شد. در طی این دهه ایالات متحده سریع تر از دیگر کشورها رشد کرد، مخارج نظامی را آرام آرام کاهش داد و سرمایه گذاری خود را معطوف به پیشرفت

۳۸



تهدیدهای جهانی است و اینکه آنها چگونه مورد حمله قرار گیرند و چگونه با این تهدیدها مقابله کرد؟ واقعیت دلهره‌انگیز جدید این است که گروه‌های کوچک تروریستی که شاید از سوی رژیم‌های سرکش مورد حمایت قرار گیرند، ممکن است به زودی تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی بسیار مخربی را به دست آورند که می‌تواند موجب خرابی فاجعه‌آمیز شود.

دولت بوش بر این باور است که با این گروه‌های تروریستی نمی‌توان سازش کرد یا از طریق بازدارندگی با آنها برخورد کرد بلکه می‌بایست آنها را از بین برد. دونالد رامسفلد در ارتباط با تهدیداتی که ایالات متحده با آنها

روبروست، اظهار داشته است. «چیزهایی هست که ما می‌دانیم که بر آنها آگاهیم. مجهولاتی هستند که از آنها آگاه هستیم اما ناشناخته‌هایی نیز وجود دارند که از آنها اطلاعی در اختیار نداریم و هر سال نیز چیزهای بیشتری از این دست، کشف می‌شوند.»^(۵) به عبارت دیگر، گروه‌های تروریستی وجود دارند که هیچ کس درباره‌ی آنها چیزی نمی‌داند و در پایان با این استدلال که در عصر ترور دیگر جایی برای اشتباه وجود ندارد. وی به توجیه دکترین امنیتی اقدام پیشدستانه می‌پردازد که در گفتار بعد به این موضوع بیشتر می‌پردازیم.

سومین عنصر استراتژی کلان جدید، مفهوم بازدارندگی دوران جنگ سرد را منسوخ می‌داند. وقتی که بازدارندگی دیگر کارآمد

نیست. عظمت واقع‌گرایان رو به افول می‌نهد. امروز تهدید از جانب قدرتهای بزرگی که بتوان در واکنش به آنها از نیروی هسته‌ای استفاده کرد نمی‌باشد بلکه شبکه‌های تروریستی فراملی این تهدید را مطرح می‌کنند که هیچ‌گونه مکان مشخصی ندارند. بازدارندگی دیگر مؤثر نمی‌باشد زیرا که این گروه‌ها حاضرند به خاطر هدفشان کشته شوند یا در غیر این صورت قادر به فرار از انتقام می‌باشند. امروزه استراتژی دفاعی قدیمی ساخت موشکها و دیگر تسلیحات که می‌توانست از حمله اول جان سالم به در برد و در حمله‌ای انتقام جویانه به کار رود نمی‌تواند امنیت را تأمین کند. بنابر این تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند، تهاجم است.

این گروه استدلال می‌کنند که توسل به زور به صورت پیشدستانه برای مقابله با تهدیدات بالقوه‌ای که می‌تواند مشکلات بزرگی را به وجود آورد، مورد نیاز خواهد بود. این چارچوب موضوعی منجر به آشفتگی و هرج و مرج کلی در قواعد بین‌المللی و دفاع مشروع و نیز معیارهای سازمان ملل در مورد استفاده مناسب از زور می‌باشد. رامسفلد به صراحت توجیه زیر را برای اقدامات پیشگیرانه بیان کرده است. «فقدان شواهد، دلیلی بر فقدان تسلیحات کشتار جمعی نیست.»^(۶) اما آنچه حائز اهمیت می‌باشد این است که چنین برداشتی، هنجارهای بین‌الملل در مورد حق دفاع مشروع را که براساس ماده ۵۱ سازمان ملل می‌باشد بی‌اعتبار می‌سازد. چهارمین عنصر این استراتژی کلان، تعریف



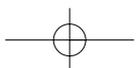
و قالب‌بندی جدید از حاکمیت ملی می‌باشد. این دکترین به علت عدم کارایی بازدارندگی در مقابله با تهدیدات گروه‌های تروریستی بر این عقیده است که ایالات متحده باید آمادگی دخالت را در هر زمان و مکان برای محو تهدیدات داشته باشد. ایالات متحده اهمیتی برای مرزها قائل نیست چرا که تروریستها مرز مشخصی ندارند. علاوه بر این، کشورهایی که مأمین تروریستها هستند چه با رضایت خودشان و چه به جهت اینکه توانایی اعمال قوانین را در سرزمینشان ندارند، حق حاکمیت خود را از دست می‌دهند.^(۷) ریچارد هاوس در نیویورکر به این اندیشه چنین اشاره می‌کند که:

«آنچه شما در این دولت مشاهده می‌کنید ظهور قواعد جدید یا مجموعه‌ای از نظرات می‌باشد... آنچه که شما می‌توانید آن را «حاکمیت مشروط» بنامید. حاکمیتها مستلزم تعهداتی هستند. اول اینکه نمی‌بایست شهروندان خود را قتل عام کنند، دوم: به هیچ وجه نباید از تروریسم حمایت کنند. اگر حکومتی از تحصیل این تعهدات برنیاید، بعضی از امتیازات عادی حاکمیت خود را از دست می‌دهد و همچنین فاقد این حق خواهد بود که به تنهایی هر چه بخواهد در داخل حکومت انجام دهد و به این ترتیب دیگر حکومتها چون ایالات متحده، حق دخالت را به دست می‌آورند. در مورد تروریسم این می‌تواند منجر به حق توسل به حملات پیشگیرانه... دفاع مشروع شود»^(۸).

دکترین جدید بوش بر این باور است که حکومتها بر آنچه در داخل مرزهایشان روی می‌دهد، مسئول هستند. از سوی دیگر حاکمیت مشروط تر شده است و حکومتهایی که در تعهد، به قانون و احترام به آن شکست می‌خورند، حاکمیتشان را از دست می‌دهند^(۹). البته از یک منظر، حاکمیت مشروط، امری جدید نیست، به ویژه اینکه هرگاه منافع ملی قدرتهای بزرگ ایجاد کرده است حق حاکمیت دولت را به ویژه در منطقه تحت نفوذشان نادیده گرفته‌اند. پنجمین عنصر این استراتژی کلان‌بی‌توجهی نسبت به حقوق بین‌الملل، معاهدات و شرکای امنیتی می‌باشد. این نکته نیز به تهدیدات جدید نسبت به ایالات متحده بازمی‌گردد. اگر خطرات در حال افزایش هستند و میزان اشتباهات در مبارزه علیه تروریسم در حال کاهش، بنابراین هنجارهای چند جانبه و توافقاتی که توسل به زور را محدود می‌کنند، فقط عاملی مزاحم بر سر راه تغییرات محسوب می‌شوند. وظیفه اصلی حذف تهدید می‌باشد، استراتژی یک جانبه‌گرایی آمریکایی نسبت به ارزش توافقات بین‌المللی مشکوک است. این به معنای انزواگرایی نمی‌باشد بلکه پس از یازده سپتامبر، دیدگاه تأثیرگذار در عرصه جهانی گسترش حضور آمریکا در صحنه‌ی جهانی می‌باشد.^(۱۰)

ردّ مجموعه‌ای از قراردادها و نهادها در عرصه جهانی، پیمان کیوتو، دیوان کیفری بین‌المللی و غیره انعکاسی از این جهت‌گیری جدید می‌باشد. این استراتژی کلان در عنصر ششم استدلال می‌کند که ایالات متحده نیاز به

۴۰



برخورد مستقیم و به دور از محذورات در پاسخ به تهدیدات دارد. این عقیده بر پایه‌ی این قضاوت بنا شده که هیچ کشور یا ائتلافی - حتی اتحادیه اروپا - قدرت و توانایی لازم برای مقابله با تروریستها و دولتهای یاغی جهان ندارد. مخارج و هزینه‌های دفاعی ایالات متحده در طول دهه گذشته و نیز مدرنیزه شدن آن باعث شده که این کشور از دیگر متحدان خود پیشی گیرد. به دنبال عملیات نظامی در کوزوو، این دیدگاه به طور فزاینده‌ای تشدید شد که این متحدان با مشکلات بسیاری برای سازگار شدن با نیروهای ایالات متحده مواجه هستند و مانع عملیات کارآمد می‌شوند. رامسفلد در اقدام نظامی در افغانستان به این نکته اشاره کرد: «هدف این عملیات می‌بایست تعیین‌کننده ائتلاف باشد نه اینکه ائتلاف به عملیات جهت دهد، اگر چنین اتفاقی روی دهد این عملیات به پایین‌ترین سطح اشتراک خواهد رسید و ما نمی‌توانیم از عواقب آن پیشگیری کنیم»^(۱۱)

۲- وضعیت هسته‌ای ایالات متحده آمریکا

آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین دارنده زرادخانه‌های هسته‌ای و تکنولوژی هسته‌ای پس از ۱۹۴۵ تا کنون بیش از ۱۰۳۰ مورد آزمایش هسته‌ای انجام داده است. شورای منابع دفاعی ایالات متحده آمریکا تعداد کل کلاهکهای هسته‌ای تولید شده در جهان را پس از ۱۹۴۵ بیش از ۱۲۸۰۰۰ برآورد می‌کند که از این تعداد ۵۵ درصد آن توسط ایالات متحده آمریکا، ۴۳ درصد توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه فعلی و ۲ درصد دیگر توسط بقیه کشورهای جهان تولید شده است. آمریکا پس از ۱۹۴۵ بالغ بر ۷۰۰۰۰ کلاهک هسته‌ای تولید کرده است که از این تعداد بخش اعظم آن بالغ بر ۶۰۰۰۰ است اورق و نابود شده‌اند. پس از ۱۹۹۰ تعداد این کلاهکها به ۱۲۰۰۰ رسید و براساس آمار انتشار یافته هم اکنون زرادخانه‌های هسته‌ای ایالات متحده بالغ بر ۱۰۶۰۰ کلاهک هسته‌ای بدون نقص را در خود جای داده‌اند که از این تعداد ۸۰۰۰ تا از آنها فعال و عملیاتی هستند.^(۱۲)

۳- جهت‌گیریهای استراتژی هسته‌ای دولت بوش

طی مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری،

برخورد مستقیم و به دور از محذورات در پاسخ به تهدیدات دارد. این عقیده بر پایه‌ی این قضاوت بنا شده که هیچ کشور یا ائتلافی - حتی اتحادیه اروپا - قدرت و توانایی لازم برای مقابله با تروریستها و دولتهای یاغی جهان ندارد. مخارج و هزینه‌های دفاعی ایالات متحده در طول دهه گذشته و نیز مدرنیزه شدن آن باعث شده که این کشور از دیگر متحدان خود پیشی گیرد. به دنبال عملیات نظامی در کوزوو، این دیدگاه به طور فزاینده‌ای تشدید شد که این متحدان با مشکلات بسیاری برای سازگار شدن با نیروهای ایالات متحده مواجه هستند و مانع عملیات کارآمد می‌شوند. رامسفلد در اقدام نظامی در افغانستان به این نکته اشاره کرد: «هدف این عملیات می‌بایست تعیین‌کننده ائتلاف باشد نه اینکه ائتلاف به عملیات جهت دهد، اگر چنین اتفاقی روی دهد این عملیات به پایین‌ترین سطح اشتراک خواهد رسید و ما نمی‌توانیم از عواقب آن پیشگیری کنیم»^(۱۱)

این به معنای حذف ائتلافها نمی‌باشد بلکه پیشتر به معنای کمتر مفید بودن آنها می‌باشد. در نهایت اینکه استراتژی جدید ارزش کمی برای ثبات بین‌المللی قائل است، یک جانبه‌گرایان با دیدی واقع‌گرایانه براین باورند که می‌بایست سنتهای گذشته را به کنار نهاد حتی اگر چه این مسئله به خروج از پیمان ضد موشکی بالستیک ABM یا مخالفت با امضای دیگر پیمانهای رسمی کنترل تسلیحات منجر گردد. حامیان این استراتژی معتقدند که عبور از پارادایم قدیم



بین قاره‌ای، موشکهای بالستیک زیر دریایی و بمب افکنهای مسلح هسته‌ای دوربرد جای خود را به طرح سه جانبه جدید هسته‌ای: نیروهای هوایی تهاجمی غیرهسته‌ای و هسته‌ای، سیستم دفاع موشکی و زیر بناهای دفاعی تابع^۳ داده است. همکاری چند جانبه در زمینه کنترل تسلیحات، نیز، جای خود را به برداشت یک جانبه گرا می‌دهد. مهم‌تر از آن اینکه استراتژی جدید هسته‌ای توسل به تسلیحات هسته‌ای در جنگها را بیشتر مورد ملاحظه قرار می‌دهد. این استراتژی به توسعه نوع جدیدی از تسلیحات هسته‌ای ضعیف شده و همچنین از سرگیری آزمایشات هسته‌ای می‌پردازد.^(۱۴)

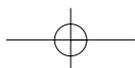
۴- تأکید بر توسل به تسلیحات هسته‌ای در جنگ

در دوران جنگ سرد تسلیحات هسته‌ای نقش دوگانه‌ای در استراتژی نظامی آمریکا داشتند. یک، نقش آنها در بازدارندگی اتحاد جماهیر شوروی از حمله هسته‌ای و ایجاد بازدارندگی در مقابل حمله متعارف (تسلیحات غیرهسته‌ای) کشورهای عضو پیمان ورشو به متحدان اروپایی ایالات متحده بود و نقش دیگر تسلیحات هسته‌ای در کاربرد آنها در زمان جنگ بود. هدف استراتژی آمریکا اجتناب از توسل به تسلیحات هسته‌ای و آغاز جنگ بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بود. زیرا که هر دو طرف

جورج دبلیو بوش حملات شدیدی را علیه استراتژی هسته‌ای دولت کلینتون آغاز کرد. او بیان داشت: اگرچه یک دهه از پایان جنگ سرد می‌گذرد، سیاست هسته‌ای ایالات متحده همچنان بر مبنای گذشته دور بوده و محصور به ذهنیت جنگ سردی است. بوش پس از به دست گرفتن دولت فرمانی به وزارت دفاع مبنی بر تجدید نظر در استراتژی هسته‌ای (از پایین به بالا) صادر نمود. وی همچنین پیش نویسی به کنگره ارائه داد. بخشهایی از اسناد محرمانه سازمان تجدیدنظر در وضعیت هسته‌ای آمریکا در ماه دسامبر ۲۰۰۱ به کنگره ارائه شد و پس از آن به افکار عمومی کشیده شد. این بازبینی شامل طرحهایی برای توسعه و استقرار تسلیحات هسته‌ای است. استراتژی هسته‌ای جدید از آنچه استراتژی «تهدید-مبنا»^۱ (که اساس آن بر مبنای مقابله با تهدید اتحاد جماهیر شوروی بود بر طراحی دفاعی آمریکا حدود نیم قرن سایه افکنده بود) فاصله گرفته است، استراتژی جدید بر پایه برداشت «توانایی - مبنا»^۲ می‌باشد، استراتژی‌ای که کمتر به منشاء تهدیدات علیه ایالات متحده و کجایی آنها پرداخته و بیشتر به توانایی این کشور در ایجاد بازدارندگی و دفاع در مقابل این چنین تهدیداتی تأکید می‌کند. بازدارندگی هسته‌ای انهدام حتمی دو جانبه با بازدارندگی فراگیر انهدام حتمی یک جانبه جایگزین شده است.^(۱۳)

اتکاء بازدارندگی جنگ سرد به نیروهای سه گانه هسته‌ای تهاجمی: موشکهای بالستیک

1. Threat-Based
2. Capacity-Based
3. Responsive Defensive Infrastructure



نیروی هسته‌ای در اختیار داشتند که استفاده از آنها منجر به انهدام حتمی متقابل می‌شد. تحت این شرایط، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی مایل به کاهش واقعی تسلیحات هسته‌ای نبودند. در عوض میزان کل تسلیحات هسته‌ای همچنان رشد کرد تا اینکه به سطح افراطی رسید و جهان را در آستانه جنگ هسته‌ای قرار داد.^(۱۵)

سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد به طرز گسترده‌ای محیط امنیت بین‌المللی را تغییر داد. بر این اساس دولت کلینتون اقدام به ارزیابی مجدد استراتژی ایالات متحده نمود و به این نتیجه رسید که تسلیحات هسته‌ای نقش کمتری را در امنیت ایالات متحده نسبت به هر زمان دیگری در عمر هسته‌ای ایالات متحده داشته است. وی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تأسیس سازمان تجدیدنظر در وضعیت هسته‌ای مورد تصویب قرار داد. بنابراین ایالات متحده نیازمند زرادخانه‌های هسته‌ای بسیار کوچک‌تر است. متعاقباً، رئیس‌جمهوری بیل کلینتون جهت‌گیری رئیس‌جمهوری را در شورای امنیت ملی در نوامبر ۱۹۹۷ به تصویب رساند. این تصمیم‌گیری به معنای کنار نهادن رسمی اصول هسته‌ای بود که در دولت رونالد ریگان در ۱۹۸۱ مطرح شد. (ریگان گفته بود ایالات متحده می‌بایست برای جنگ یا جنگ هسته‌ای طولانی مدت آماده شود.) جهت‌گیری جدید ریاست جمهوری ناشی از این فرضیه بود که نقش اولیه تسلیحات هسته‌ای در دوران پس از جنگ سرد ایجاد بازدارندگی بوده است، در نتیجه ایالات متحده به کاهش

زرادخانه‌های هسته‌ای خود در مقیاس گسترده پرداخت و از سوی دیگر در صدد پیشبرد فرآیند بین‌المللی کنترل تسلیحات هسته‌ای برآمد. با این وجود طرح‌های دولت بوش برای تغییر سیاست دولت قبلی در رابطه با تسلیحات هسته‌ای بر نقش استفاده از آنها در جنگها تأکید می‌کند. بر طبق اسناد محرمانه سازمان تجدیدنظر در وضعیت هسته‌ای که بر رسانه‌ها درز کرده است ایالات متحده می‌تواند از تسلیحات هسته‌ای در مقابل چین، روسیه، عراق، کره شمالی، ایران، لیبی، سوریه، در منازعه اعراب - اسرائیل، جنگ بین چین و تایوان در صورت حمله کره شمالی به کره جنوبی استفاده نماید و همچنین آمریکا می‌تواند از تسلیحات هسته‌ای در موقعیتهای متفاوت ذیل استفاده نماید:^(۱۶)

- ۱- در مقابل اهدافی که قادر به مقاومت در برابر اهداف هسته‌ای هستند؛
- ۲- در برابر حمله بیولوژیکی یا شیمیایی؛
- ۳- حتی در صورت توسعه سریع نظامی دشمنان.

پرزیدنت بوش طی نطقی در وست پوینت تأکید نمود: «ما می‌بایست نبرد را به سرزمین دشمن ببریم، طرح‌هایشان را نابود سازیم و به مواجهه با بدترین تهدیدات قبل از ظهور آنها اقدام کنیم.»^(۱۷) سخنان وی به این امر اشاره دارد که دولت وی مایل به استفاده از تسلیحات هسته‌ای نه تنها در اقدام تلافی جویانه بلکه در اقدام پیشدستانه می‌باشد.

بازدارندگی هسته‌ای هسته مرکزی استراتژی



متقابل را رها کند زیرا که این دکترین از ایالات متحده در مقابل تهدید اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کرد و نمی‌تواند با پهنه وسیعی از تهدیدات قریب‌الوقوع و بالقوه مقابله کند و ملزومات جدید امنیتی را برآورده سازد.^(۱۹)

۵- ایجاد نیروهای سه‌جانبه بازدارنده جدید

باتغییرات بنیادی استراتژی بازدارندگی هسته‌ای ایالات متحده، ساختار نیروهای بازدارنده که حامی این استراتژی‌اند نیاز به بازبینی دارند. نیروهای هسته‌ای سه‌جانبه جنگ سرد (موشکهای بالستیک قاره‌پیمای، موشکهای زیردریایی و بمب‌افکنهای مسلح هسته‌ای) با نیروهای سه‌جانبه جدید جایگزین شده‌اند: نیروهای هوایی تهاجمی هسته‌ای و غیرهسته‌ای، سیستم دفاع موشکی و زیربناهای دفاعی تابع. نیروهای هوایی تهاجمی هسته‌ای و غیرهسته‌ای: ستون مهمی از طرح جدید نیروهای سه‌جانبه‌ای را تشکیل می‌دهد که پنتاگون تصور می‌کند، می‌تواند به صورت جداگانه یا مشترک در حمله استفاده شوند. این ترکیب کمتر به نیروهای هسته‌ای برای ایجاد بازدارندگی تهاجمی متکی است و انعطاف‌پذیری بیشتری را در طراحی و همچنین در رهبری عملیات نظامی دارد و همچنین اعتبار بازدارندگی در مقابل دشمنان را افزایش می‌دهد.

سیستم دفاع موشکی: در گذشته بی‌ثبات کننده و غیرعملی تصور می‌شد. اما دولت بوش

هسته‌ای ایالات متحده آمریکا بوده است. در سراسر جنگ سرد، استراتژی بازدارندگی هسته‌ای به منظور بازداشتن شوروی از حمله طراحی شده بود. زیرا هر دو کشور به اندازه کافی نیروی هسته‌ای برای اقدام متقابل را داشتند. ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ به توسعه

دکترین بازدارندگی انهدام حتمی متقابل پرداخت. این استراتژی با موفقیت شوروی را از حمله هسته‌ای منصرف ساخت. اما این استراتژی نتوانست گروه تروریستی القاعده را از حمله به ایالات متحده آمریکا بازدارد.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت بوش به این نتیجه رسید که شیوه جنگ سرد برای ایجاد بازدارندگی که بسیار بر تسلیحات هسته تهاجمی متکی بود دیگر متناسب نمی‌باشد. دولت بوش تصور می‌کند، پس از جنگ محیط امنیت بین‌الملل کاملاً تغییر یافته است. بوش بیان داشت: «روسیه امروز اتحاد جماهیر شوروی دیروز نیست، روسیه امروزی دیگر دشمن ما نیست. همچنان که حوادث وحشتناک ۱۱ سپتامبر آشکار ساخت، تهدید عمده علیه امنیت ما دیگر از جانب روسیه یا دیگر قدرتهای جهان نمی‌باشد، بلکه تهدیدات امروزی از سویی از جانب تروریستهایی نشأت می‌گیرد که بدون هشدار حمله می‌کنند و از سوی دیگر از جانب دولتهای یاغی می‌باشد که بدنبال تسلیحات کشتار جمعی اند».^(۱۸)

براین اساس دولت بوش تصور می‌کند که ایالات متحده می‌بایست دکترین انهدام حتمی

بر این باور است که نیروهای هسته‌ای ایالات متحده به تنهایی قادر به بازدارندگی تهدیدات و حملات نیستند. ترکیب جدید نیروهای هوایی تهاجمی و تواناییهای هوایی تهاجمی تواناییهای دفاعی برای مقابله با دشمنان بالقوه و تهدیدات غیرمنتظره‌ای که ایالات متحده ممکن است در دهه آینده با آنها مواجه شود مورد نیاز است. این سیستمها توانایی رهگیری موشکهای بالستیک دوربرد، میان‌برد و کروز را در هر مرحله از پرواز دارند و به نیروهای استراتژیک ایالات متحده سرعت پرتاب و ایجاد سپر دفاعی قدرتمندی را می‌دهد. بنابراین دولت بوش اهمیت زیادی به توسعه و استقرار سیستم دفاع موشکی می‌دهد و از آن به عنوان دومین پایه استراتژی سه گانه خود یاد می‌کند.

۶- توسعه تسلیحات هسته‌ای ضعیف

شده نفوذکننده در اعماق زمین

در ایالات متحده مباحثی در رابطه با توسعه تسلیحات هسته‌ای ضعیف شده مطرح است. تصویب قانونی در وزارت دفاع در ۱۹۹۳ تحقیقات و توسعه‌ای را که منجر به تولید تسلیحات هسته‌ای ضعیف شده شود ممنوع ساخت. با این وجود دولت بوش نگاهی نو به این گونه تسلیحات دارد. وزارتخانه‌های دفاع و انرژی مطالعات اولیه در مورد اصلاح در تسلیحات هسته‌ای برای حمله به تشکیلات مستحکم سیلویی و تونلهای زیرزمینی که تسلیحات متعارف قادر به نابودی آنها نیستند انجام داده‌اند. پس از مدتها انتظار، تصمیم‌گیری در مورد چگونگی شروع تغییرات در سلاح هسته‌ای برای نفوذ در اهداف زیرزمینی مستحکم، در سازمان تجدیدنظر وضعیت هسته‌ای دولت بوش پیش‌بینی شده است.

سازمان تجدید نظر وضعیت هسته‌ای

زیربناهای دفاعی تابع: براساس نظر وزارت دفاع، زیربناهای دفاعی ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد موجبات تضعیف زیربناهای هسته‌ای را فراهم کرده است. در ارتباط با ساختارهای هسته‌ای نقایصی در طراحی موتور راکتهای سولید Solid، توسعه و آزمایش تکنولوژی برای سیستمهای استراتژیک فعلی و آینده، تواناییهای نظارت و ارزیابی، سیستمها و سکوهای کنترل و فرماندهی، طراحی و توسعه و تولید بخشهای مستحکم رادیواکتیو مشخص شده است، بنابراین زیربناهای هسته‌ای نیاز به تعمیر دارند تا بتوانند موجبات افزایش اعتبار نیروهای مستقر را افزایش دهند.^(۲۰)

نیروی نظامی نیاز به زیربناهای دفاعی تابع



تندروهای دولتی حکومت را تحت فشار قرار داده‌اند. سازمان تجدیدنظر در وضعیت هسته‌ای برآورد می‌کند بیش از ۱۰۰۰ مورد تأسیسات زیرزمینی در جهان وجود دارند که بر آنها غلبه یافت لذا نیاز به این گونه تجهیزات برای نابودی آنها می‌باشد. علاوه بر آن در مواردی مانند غارهای مخفی گاه شبکه بن لادن و توسعه تسلیحات کشتار جمعی توسط دولتهای یاغی نیاز به این گونه تسلیحات می‌باشد.^(۲۲)

۷- استراتژی جدید هسته‌ای آمریکا و چالشهای فراوی امنیت بین‌المللی

همچنان که در صفحات قبل توضیح داده شد استراتژی کلان آمریکا از چند جانبه‌گرایی و مشارکت به یک جانبه‌گرایی سوق یافته است. این استراتژی به گسترش نظامی‌گری و تولید نسل جدیدی از تسلیحات منجر می‌شود. این استراتژی کلان و هسته‌ای ایالات متحده آمریکا پیامدهای ذیل را در صلح و امنیت بین‌المللی خواهد داشت:^(۲۳)

۱- ادامه این سیاست استفاده از تسلیحات هسته‌ای را از دولتهای هسته‌ای به دولتهای غیرهسته‌ای اشاعه خواهد داد و همچنین تغییر نقش اصلی تسلیحات مذکور از بازدارندگی به آغازگر جنگ را در پی خواهد داشت.^(۲۴)

۲- تعقیب این استراتژی تابوی Taboo طولانی مدتی را که در مقابل توسل به تسلیحات هسته‌ای وجود داشت می‌شکند و موانع را بر سر راه استفاده از این نوع سلاحها را کاهش می‌دهد.

مستقیماً به توسعه این گونه تسلیحات نمی‌پردازد. اما جی دی کراچ J.D.Krouch معاون وزیر دفاع در سیاست امنیت بین‌المللی بیان داشته: ما در تلاش برای بررسی تعدادی از ابتکارات هستیم که شامل اصلاح تسلیحات هسته‌ای فعلی به منظور بالا بردن ظرفیت آنها در قبال اهداف سخت و اهدافی که عمیقاً در زیرزمین مدفون شده‌اند است. (از قبیل مراکز کنترل و فرماندهی زیرزمینی و انبارهای ذخیره‌کننده تسلیحات)

دولت بوش در درخواست بودجه ۲۰۰۳ تقاضای بودجه هزینه‌های مطالعاتی به منظور ساخت بمب هسته‌ای نیرومند نفوذکننده در زمین را ارائه داده است. از همه مهم‌تر اینکه سازمان مذکور صراحتاً نیاز به توسعه تسلیحات هسته‌ای ضعیف شده نفوذکننده در زمین را برای غلبه بر اهداف سخت و زیرزمینی که شامل انبارهای تسلیحات شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای، سیلوی موشک بالستیک یا مراکز کنترل و فرماندهی را مطرح ساخته است.^(۲۱)

بر اساس نظر سازمان تجدیدنظر وضعیت هسته‌ای تسلیحات متعارف در انهدام فیزیکی بلند مدت تجهیزات زیرزمینی کارآمد نیستند. این امر تنها از سلاحهای هسته‌ای نفوذکننده در زمین برمی‌آید. B۶۱ فعلی محدودیتهای بسیاری در نفوذ در زمین دارند. تسلیحات متعارف (غیرهسته‌ای) جایگزینهای نامناسبی برای تسلیحات هسته‌ای هستند زیرا که آنها نیز قدرت انهدام کافی را ندارند. بر این اساس

۴۶



- Ambition", Foreign Affairs, September/October 2002.P.49.
- 4- Ibid,P.50.
- 5- The National Security Strategy U.S 2002, PP.29-30. Available at:
WWW.Whitehouse.gov/ns/nss.html.
- 6- American Iperial Ambition, Ibid.
- 7- Ibid,P.51.
- 8- Ibid,P.52.
- 9- Ibid.
- 10- Ibid.
- 11- Ibid.
- 12- Nuclear Notebook, November/December 2002 Available at: **http:WWW.state.gov/**
- 13- "Presidential Election forum: the Candidates on Arms Control", Arms Control Today, September 2000.
- 14- "Nuclear Posture Review" 2002 Available at: **Http://WWW.globalsecurity.org**
- 15- Donald H. Rumsfeld, "Transforming the Military", Foreign Affairs, May/June,2002.
- 16- Craig Cerniello. "Clinton Issues New Guidlines on U.S Nuclear Weapons Doctrirne", Arms Control Today, Novemmber/December 1997.
- 17- Paul Richter, "U.S Works Up Plan for using Nuclear Arms", The Los Angeles Times, March 9,2002.
- 18- "The Bush Administration's Nuclear Strategy and its Implications For China's Security"
- 19- George W.Bush,"Presidnt Bush Delivers Graduation Speech at West Point", Available at: **Http://WWW.Whitehous.gov/news/releases/2002.html.**
- 20- SeeNote 18.
- 21- Ibid.
- 22- Ibid.
- 23- J.D.Grouch, "Special Briefing on the Nuclear Posture Review" avilble at:
Http://WWW.defenselink.mil/news.jan2002.html
- 24- The Washington Post, December 20,2001.
- 25- See note, 23.
- 26- "Nuclear Posture Review" 2002, see note 12.

۳- تعقیب این سیاست توسط واشنگتن منجر به تحریک دیگر کشورها در تعقیب تسلیحات هسته‌ای برای ارتقاء نیروی نظامی خواهد شد و تکثیر تسلیحات را در پی خواهد داشت.^(۲۵)

۴- این استراتژی تفکیک بین بازدارندگی هسته‌ای و بازدارندگی متعارف را از بین می‌برد. از سویی ایالات متحده را به سمت به کارگیری تسلیحات هسته‌ای سوق می‌دهد و از سوی دیگر مخالفان ایالات متحده را بر سر دو راهی قرار می‌دهد که آمریکا در چه شرایطی به آنها توسل خواهد جست.

۵- پیشبرد این استراتژی در نهایت منجر به بهم خوردن توازن نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد شد. زیرا برخی از کشورها تمام سعی را خواهند نمود تا توازن نسبی نیروها را به وسیله توسعه نیروهای تهاجمی پیشرفته حفظ کنند و این تلاش توسط کشورهای همسایه‌شان نیز تکرار خواهد شد که در نتیجه گیری نهایی می‌توان بیان داشت بی‌ثباتی جهانی و به‌ویژه در مناطق حساس را در پی خواهد داشت.^(۲۶)

پانویس‌ها

- 1- Micheal E.Ohanlon and Others, "The National Security Strategy and Preemption", Policy Brief, December 2002, Page. 3 Available at: **WWW.brookings.edu.**
- 2- George W.Bush,"Remarks by the President at 2002 Graduation Exercise of the U.S Military Academy" Westpoint, Available at: **WWW.Whitehouse.gov/news/releases/2002.html.**
- 3- G.John Ikenbery, "American Imperial